# 30/8/1390

بحث در مورد مقبولۀ عمرو بن حنظله بود در مقبوله عمرو بن حنظله مرحوم محقق داماد فرموده بودند که یک سری اشکالاتش به راحتی قابل حل بود که ما اصلاً به آنها نپرداختیم و یک سری اشکالاتش حلش آسان نیست که ایشان ذکر کرده است را ذکر می کنیم یکی از آنها این است که این روایت اختصاص دارد به زمان ظهور و زمان غیبت را شامل نمیشود، که گاهی اوقات به این تعبیر که روایت اختصاص دارد به زمان تمکن وصول به امام علیه السلام، اما زمان عدم تمکن که اعم از زمان حضور و غیبت است این ها را شامل نمی شود.

ایشان در مقام پاسخ، پاسخهایی می دهند که من کار ندارم فقط به این نکته ای اشاره یم کنم که ایشان در یکی از پاسخ هایش می گوید که این روایت اگر مخصوص زمان حضور باشد باید اخبار تخییر را حمل کنیم به زمان غیبت، و اخبار تخییر قدر مسلمش زمان حضور است و نمی شود به زمان غیبت تعمیم کرد. که این دو مقدمه دارد: یکی این که ما اخبار تخییر داشته باشیم، این که اخبار تخییر روشن نیست در تخییر بودنش و یکی این که رابطۀ اخبار تخییر و مقبولۀ حنظله تخصیص باشدبه این که مقبوله مربوط به زمان حضور است و اخبار تخییر را به غیر زمان حضور مخصوص است.

پاسخ های ایشان را ما مطرح نمی کنیم، به نظرم می رسد اصل بحث دو نکته است،یکی این که این روایت دو قطعه دارد یکی مربوط به ترجیح است و یک قطعه مربوط به توقف است، قطعات مربوط به توقف را می شود بر فرض امکان لقاء امام در ظرف حضور امام می شود به امام رجوع کرد چون امام علیه السلام حاضر است حکم به توقف شده است و نه به تخییر، این قطعه اش مربوط به فرض لقاء امام ندارد، ولی ترجیح عرفاً خصوصیتی به حضور امام ندارد یعنی چون امام حاضر است می شود رجوع به مرجحات کرد ولی در زمان غیبت نمی شود به مرجحات رجوع کرد. ظاهر جواب آقای داماد هم روحش به همین مطلب بر می گردد. یک بحث دیگر هم عمومیت تعلیل است که در واقع دو نکته باعث می شود که تعمیم استفاده می شود یکی عمومیت تعلیل و دیگری القاء خصوصیت. نسبت به قطعات ترجیحش القاء خصوصیت می شود.

اشکال اصلی اشکال ششم است که طرح م یکنند و آن اصلش از مرحوم شیخ مطرح فرمودند که ایشان در مقام پاسخ در آمدند مرحوم شیخ فرمودند شهرت مراد شهرت فتوائی و عملی و روایی است که باید از هر سه جهت شهرت داشته باشد که علی وجه الاطلاق شهرت صدق کند. خوب یک همچنین شهرتی قطع به مضمون دارد و طبیعتاً روایتی که مقطوع باشد مخالفش هم مقطوع العمل است، یک بیان دیگر این که کار نداریم مشهور اطلاقش اقتضاء می کند، بلکه تعلیل لا ریب فیه ، اقتضاء می کند که یک شهرت خاصی مراد باشد. اشکال ششم این است که روایت مشهور قطعی المضمون است و روایت مخالفش قطعی الخلاف است و روایت قطعی الخلاف قطعاً حجت نیست، پس از باب حجت علی لا حجت است. می خواهدبگوید یک روایت قطعی است و یک روایت قطعی الخلاف است لذا ترجیح حجت علی لا حجت است که در این صورت تمییز حجت از لا حجت است. اما این که چطور قطع به مضمون می آید که خود این را سه نکته است که اشاره میکند: یکی این که اطلاق مشهوریت اقتضاء می کند هم از جهت فتوا و هم از جهت روایت و هم از جهت عمل اشتهار داشته باشدتا بشود گفت این روایت مشهور است و یک همچنین روایتی قطع به مضمونش است. این مطلب خیلی روشن نیست. عمدتاً دو نکتۀ دیگر یکی این که این روایت خلاف مشهور را از اخبار بیّن الرشد قرار داده است که مخالفش بیّن الغی یکی دیگر این که تعلیل آورده است که المجمع علیه لا ریب فیه معنایش این است که هیچ تردیدی نیست در مجمع علیه که همان مشهور باشد که وقتی تردیدی نبود در بطلان مخالفش هم تردیدی نیست این دو نکته دو نکتۀ اصلی است که باید بحث کنیم.

مرحوم حا ج شیخ که این مطلب را می گویند در واقع یک ان قلتی این جا وجود دارد و آن این است که مرحوم شیخ انصاری لا ریب فیه را معنا کرده اند که لا ریب فیه اضافی آن این که در این کانَّ در خبر مشهور ایرادی که در خبر غیر مشهور وجود دارد، وجود ندارد نه این که ایراد ندارد، ایراد دارد ولی آن ایرادی که در خبر غیر مشهور وجوددارد آن ایراد نیست. ایشان می فرمایند اولا این خلاف ظاهر است، ظاهر دلیل این است که لا ریب فیه بقول مطلق است، و وجهی نداریم که عبارت را به خلاف ظاهر حمل کنیم و یک جای دیگر تعبیر می کنند که این رکیک است شما می گوئید که ایراد ندارد شما فرض کنید که یک روایت بیست تا ایراد دارد ولی یک ایراد در خبر دیگری وجود دارد در این وجود نداشته باشد و عبارت لا ریب فیه را به طور مطلق به کار ببرید و این خیلی مستبعد است. بنابراین بحث این است که ایشان عبارت لا ریب فیه نمی شود به معنای لا ریب فیه اضافی گرفت. بنابراین نتیجتاً این می شود که این روایت می خواهد بگوید که خیر مشهور قطعی است وقتی خبر مشهور قطعی شد مخالفش هم قطعی البطلان است. ترجیح حجت از لا حجت است.

این جا یک سری اشکالات مرحوم آقای داماد کرده اند من فکر می کنم حالا یک سری اشکالات واضح تر وجود دارد که بعضی از اشکالات آقای داماد هم خوب است. اما اصل قضیۀ این است که اگر این روایت مرادش می خواهد بگوید که خبر مشهور قطعی الصحت و خبر غیر مشهور قطعی البطلان است این واضح است که خبر قطعی البطلان را نباید به آن اخذ کرد این که امام علیه السلام می فرماید که مراجعه کنید به کسانی که خلاصه اگر هر یک از این ها یک رجلی را انتخاب کرده اند هر یک هم به استناد روایتی حکم صادر کرده اند آیا مراد از این حکمی که مورد استناد شده است روایت شده است سائل روایت قطعی البطلان رامی خواسته بگوید، این را که نمی خواهد بگوید و آن چیزی که در سؤال سائل است روایتی است که ذاتاً حجت است اما روایتی که قطعی البطلان است آن که معنا ندارد پس سائل سؤالش این است که دو تا حکم ما به استناد به حجت ذاتی حکم کرده اند امام علیه السلام بیاد صورت مسئله را تعمیم بدهد بگوید ممکن است یکی از دو روایت مقطوع البطلان باشد بگوید در این صورت مقطوع الصحت را باید بگیرید این که واضح است. امام علیه السلام صورت سؤال سائل را توسعه بدهد و موردی را هم شاملش بدهد که همه می داند این که لغو است چه معنا دارد که امام این شکلی معنا کند این یک نکته، نکتۀ دوم این شما می فرمائید یکی مقطوع الحصت و یکی مقطوع البطلان است ،در این صورت امام علیه السلام حدیث تثلیث پیامبر ص را ذکر کنند انما الامور ثلاثه بین الرشد بین البغی المشبه تکه اش قسم سوم است قال رسول الله حرام بین و حلال بین و شبهات بین ذلک ...اصلاً تکه ای که امام علیه السلام این جا دارد این است که می خواهد بگوید خبر شاذ مصداق مشتبه است تاکیدروایت بر این است اگر قرار بود خبر شاذ مصداق خبر بطلان باشد تثلیث امور با این تاکیدات چه وجهی دارد ،این پیدا است که خبر شاذ را داخل در خبر مشتبه می خواهد قرار بدهد، البته یک مطلب هست که اگر خبر شاذ خبر مشتبه است خبر مشهور را چگونه خبر رشد قرار می دهید که آقای میرداماد جواب داده است که مراد از بین الرشد بین الرشد از جهت صدور است نه از جمیع جهات است، ایشان می گویدکه این خبر قطعاً برای امام علیه السلام است.

بحث من این است که کلام مرحوم شیخ ذاتا|ً خیلی بعید است که لا ریب فیه نسبی باشد. ثانیاً لا ریب فیه اگر به جهت صدور بزنیم چون روایت شاخصش جنبۀ صدوریش است می توانیم لا ریب فیه را به آن حیثی که به این شاخص است بزنیم، که مراد از لا ریب فیه لا ریب فیه صدوری باشد.

بعضی وقت ها می گوئیم که این آقای پزشک ثقه است، مراد از ثقه بودند چیست؟ یعنی ثقه در موارد پزشکی و مقید هم نکردیم ولی چون موضوعش پزشک بوده است یعنی مورد اعتماد است در امور پزشکی ، اگر گفتیم بنّا است در امور بنایی مورد اعتماد است. اگر گفتیم این روایت معتبر است، یک زمان ما من جمیع الجهات روایت را کار داریم ولی یک موقع از حیث صدوری و جنبۀ نقل قضیه ای کار داریم بنابراین وقتی می گویم معتمد است از جهت نقل است و لا ریب فیه را بگویئم از حیث صدور است. روایت دو جبنه دارد هم از جهت صدور و هم از جهت دلالت د ر نظر می گیریم و بعض اوقات روایت را از باب روایت را از باب روایت بودنش در نظر می گیریم. معنای این مطلب این است که اگر شما در مرحلۀ اول یکی قطعی الصدور بود و دیگری غیر قطعی الصدور بود؛ قطعی الصدرو مقدم می شود و دیگر با جهات دیگر کار نداریم، این معنایش این است که یکی از مرجحات مرجح تعبدی می شود یکی از مرجحات ترجیح خبر مقطوع الصدور بر خبر غیر مقطوع الصدور است و کاملاً هم طبیعی است و شاید وجه عقلائی هم همین باشد، ای که بگوئیم که این که صادر شده است مقدم می شود و جهات دیگر را با اصول عقلائی ثابت کنیم، جنبۀ عقلائی را من زیاد اصرار ندارم ولی عقلاء إباء ندارند.